صراط

حوزه علمیه حتی در فلسفه اخلاق، از دنیا عقب است

امروز، حوزه علمیه از زمان خودش خیلی عقب است. حساب یک ذرّه و دو ذرّه نیست. مثل این است که دو نفر سوار بر اسب، در وادی‌ای همراه یکدیگر بروند و یکی اسبش از دیگری تندروتر باشد و آنکه اسبش کندروتر است، بعداً به اتومبیل دست پیدا کند. طبیعی است آن‌که اسبش تندروتر است، به گرد او هم نمی‌رسد. الان وضعیت این گونه است. در حال حاضر، امواج فقه و فلسفه و کلام و حقوق، دنیا را فراگرفته است. ما وقتی به خودمان برگردیم، خیلی فاصله داریم.

حتّی در «اخلاق» هم اینگونه است. یکی از اَعلام حوزه (عَظَمَ‌الله بقائه) - که الان در این‌جا تشریف دارند - چند سال قبل از این، سفری به انگلستان کرده بودند و در آن‌جا کتابخانه‌ای را دیده بودند. به من فرمودند: «یک طبقه از این کتابخانه، کتب اخلاقی بود که فرنگی‌ها در چند سالِ اخیر نوشته‌اند»! در آن چند سال، حوزه علمیه قم، چند کتاب اخلاق بیرون داده بود؟ یک هزارم آن؟ یک ده هزارم آن؟ گمانم هنوز هم کمتر از این مقدار است! این تازه اخلاق است که می‌دانید غرب با اخلاق، چندان سر آشتی ندارد. البته کتب اخلاقی آنها بیشتر، فلسفه اخلاق و رد اخلاق و بیان اخلاقِ غیرمعنوی و اخلاق مادّی است. ما بعد از «معراج‌السعاده» و «جامع‌السعادات»، در حوزه‌هایمان، چه کتابی نوشتیم؟ البته بعدها در چند سال اخیر، چند کتاب اخلاق نوشته شده است؛ چیزی که بشود به عنوان یک کتاب علمی ارائه کرد.

ما در گذشته عقب نبودیم و هر کس چیزی می‌گفت، فوراً جوابش حاضر بود؛ ولی امروز این قدر مباحث کلامی در دنیا مطرح می‌شود که حوزه علمیه از آنها مطّلع نیست. می‌دانید امروز چقدر در دنیا مسئله دین‌شناسی و فلسفه دین، مورد بحث است و چه کسانی می‌نویسند و می‌گویند و تحقیق می‌کنند و ما خبر نداریم؟ این عیب بزرگی است. البته کسانی از آحاد منتسب به حوزه، کارهای با ارزشی کردند و می‌کنند؛ اما این کار، کار حوزه - در شکل نظام یافته آن - نیست. کارهای افراد، غیر از کارِ نظام است. نظام حوزه بایستی جواب بدهد. حالا یک نفری پیدا شد و وارد منطقه‌ای گردید و کاری کرد و محصولی هم داد؛ نمی‌شود این را به حساب حوزه گذاشت. انصافاً حوزه در این زمینه کاری نمی‌کند.

بیانات رهبر انقلاب

در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی - ۱۳۷۴/۹/۱۳

مکاتب فلسفه اخلاق، مبدأ فضیلت را چه می‌دانند؟

در مسیر شناخت «فضیلت»

تحلیل

علی کاکادزفولی*

فلسفه، پرسش بنیادین از حقایق عالم هستی است و تلاش برای کشف ماهیت هستی و وجود. یکی از شاخه‌های فلسفه، که به استدلال پیرامون سؤالات بنیادی اخلاقیات می‌پردازد و به مسائلی چون بازشناسی مفاهیم خیر و شر، و مصادیق آنها و درستی یا نادرستی امور و مراتب فضیلت‌های اخلاقی می‌پردازد، «فلسفه اخلاق» است. تاریخچه فلسفه اخلاق همزمان با تاریخ اجتماعی شدن بشر، قدمت دارد و از زمانی که کومون‌ها (اجتماعات) اولیه به خود شکل گرفتند و رفتار آدمیان با یکدیگر به یک مسئله تبدیل شد، شناخت فضایل و رذایل به مسئله‌ای مهم تبدیل شد و عمل به مصادیق خیر و شر، سبب دسته‌بندی فضایل آدمیان شد، در جوامعی قدرت و ثروت، مبنای فضیلت واقع شد و در برهه‌هایی، مذهب و ایمان ملاک فضیلت واقع می‌شد. مصادیقی چون راستی، صداقت، بخشندگی و نظایر آن نیز در غالب جوامع به عنوان فضیلت‌های مشترک انسانی به حساب می‌آمدند و البته بودند جوامعی که این صفات را معیار ارزش قرار نمی‌دادند و حتی در عصر مدرن غرب نیز، تئوری‌پردازانی چون ماکیاول ارزش‌هایی جایگزین معرفی کردند. در این نوشتار به دسته‌بندی مکاتب فلسفه اخلاق، از نظر نوع نگاه آنها به مبنا و ریشه معرفی و تقسیم‌بندی فضایل اخلاقی می‌پردازیم.

■ مکاتب فلسفه اخلاق در ۳ نگاه

در مکاتب فلسفه اخلاق، عمدتاً با سه نگاه مواجه هستیم. هریک از این نگاه‌ها، منشأ شکل‌گیری احکام و مفاهیم اخلاقی را به‌زعم خود بیان می‌کنند و به دنبال اصالت‌یابی برای این مفاهیم هستند. دسته اول این نظریات، اعتقاد دارند مفاهیم و قوانین اخلاقی، اساساً از جنس مفاهیم فلسفی و منطقی نیستند. این الفاظ صرفاً مفاهیمی بی‌معنی هستند و هیچ امر عینی و حقیقی را دلالت نمی‌کنند. دسته دوم مکاتب فلسفه اخلاق، نظریاتی هستند که فضایل اخلاقی را واجد ریشه‌های حقیقی می‌دانند و منشأ آن را طبیعت و نیازهای طبیعی و جسمی بشر می‌انگارند و اما دسته سوم، ضمن اعتقاد به حقیقت مفاهیم و احکام اخلاقی، معتقدند ریشه این فضایل به روح و نیازهای ماورای طبیعی انسان‌ها بازمی‌گردد و این جسم و نیازهای مادی نیست که تعیین کنند درجات و فضایل صفات اخلاقی است بلکه بعد معنوی انسان، این نیازها را معین می‌کند.

■ مواجهه پوزیتیویستی با فلسفه اخلاق

دسته اول که از آنان با عنوان «پوزیتیویست‌های منطقی» نیز می‌توان یاد کرد، اخلاق را در زمره امور متافیزیکی قرار داده و از دایره «علم» و «شناخت» خارج می‌کنند. به زعم پوزیتیویست‌ها متافیزیک شامل همه دانسته‌های بشر جز منطق، ریاضیات و علوم تجربی است و لذا مسائلی چون علوم اجتماعی، الهیات و عرفان، هنر و اخلاق از زمره علوم (ساینس) خارج شده و فاقد معنا هستند و به عبارت دیگر توان معرفت‌سازی ندارند، چراکه این معارف، قابلیت تحقق‌پذیری و آزمایش‌پذیری تجربی را ندارند.

این گروه، به صراحت اعتقاد دارند گزاره‌های اخلاقی نظیر «صداقت خوب است» عبارت‌هایی فاقد معنی هستند که هیچ مفهوم و حقیقتی را نمی‌رسانند و هرچند، مفهومی از این عبارات استخراج شود، از واقعیتی خبر نمی‌دهد. از منظر پوزیتیویست‌ها، گزاره‌ها منطقی مانند عبارت «این کتاب در کتابخانه است» هستند که از واقعیتی خبر می‌دهد که فارغ از این جمله ما، وجود دارد. حال اگر گزاره‌ای که ما می‌گوییم منطبق بر این حقیقت باشد، این عبارت یک جمله صادق است و در غیر این صورت، یک جمله کذب خواهد بود. برخلاف مفاهیم اخلاقی، که گزارش آنها حکایت از یک حقیقت نمی‌کند که مستقل از گوینده، دارای موجودیتی باشد، بلکه کاملاً به شخص گوینده و احساسات وی بستگی دارد. منشأ چنین سخنانی را می‌توان در نظریات «دیوید هیوم» یافت. وی اعتقاد داشت واژگانی چون «نفس»، «قوه یا نیرو» و «خود» همه بی‌معنی هستند. چون هیچ یک از این‌ها قابل مشاهده نیستند و امکان تجربه‌پذیری ندارند. این دسته گزاره‌های اخلاقی را به عنوان یک حقیقت نفی می‌کنند و اساساً برای آن‌ها، مستقلاً ریشه مادی یا معنوی قائل نیستند.

■ طبیعت‌گرایی و گزاره‌های اخلاقی

دسته دوم اما اعتقاد دارند نیاز انسان به اخلاقیات، همانند سایر نیازهای وی، جنبه جسمانی و طبیعی دارد. این گروه برای گزاره‌های اخلاقی نهایتاً ریشه‌های جسمی را در عالم ماده و طبیعت جست و جو می‌کنند. به عنوان مثال، «قدرت» را یکی از نیازهای طبیعی بشر می‌دانند و از همین رو میل انسان برای رسیدن به قدرت را جزو طبیعت انسان می‌دانند و برخی از آنان، مکاتب اصالت قدرت را بر همین مبنا تئوریزه کرده‌اند.

«فردریش نیچه»، یکی از مبلغین همین دیدگاه است. وی اعتقاد دارد در میان غرایز برخاسته از نیازهای طبیعی آدمی، طلب «قدرت» ریشه همه غریزه‌ها هستند و از همین رو، «نیرومندی» بالاترین ارزش است. از نظر نیچه هر موجود زنده‌ای، مایل به ادامه زیستن است و حفظ حیات، منوط به نیرومندی است. پس قدرت ریشه همه صفات نیک در انسان است. او معتقد است حتی صفتی مانند پاکدامنی، منوط به نیرومندی و قدرت است، چراکه انسان ضعیف تسلیم شهوت شده و توان حفظ این صفت نیک را نخواهد داشت. یا به عنوان مثال ریشه صفت رذیله دروغگویی را «ضعف و ذلیل بودن» معرفی می‌کند، چراکه انسان قوی، از بیان حقیقت واهمه‌ای ندارد. جالب اینجاست که نیچه اعتقاد دارد «اساساً تساوی میان خلایق حاکم نیست. برخی از مردمان برای فرماندهی و حکومت بر دیگران خلق شده‌اند و برخی آفریده شده‌اند تا زیردست اقویا باشند». نیچه حتی در کتاب «فراسوی نیک و بد»، اخلاق را به دو قسم اخلاق سروران و اخلاق بندگان تقسیم کرده و صفاتی چون شجاعت و صداقت را اخلاق سروران و صفاتی نظیر ریاکاری و دروغ را اخلاق بندگان برمی‌شمرد. تأکید ویژه پیروی کنندگان مکتب طبیعت‌گرایی در تعیین منشأ ارزش‌های اخلاقی، سبب شد، برتری‌های نژادی و قومی در فضای غرب تئوریزه شود و مکاتبی چون نازیسم و فاشیسم بر اساس همین سنخ نظریات، تشکیل شد. نتیجه این دیدگاه، تسلط حاکمانی بر سیطره قدرت جهان بود که اعتقاد داشتند خونریزی و سلطه‌گری جزو ماهیت جدا نشدنی جهان طبیعت است و «طبیعت، چنگ و دندانش آغشته به خون است». قانون تکامل نیز، مؤید این نظریات نژادپرستانه شده بود و زورمداران معتقد بودند این قانون طبیعت است که قوی‌ترها سیطره یابند و ضعیف‌ها، نابود شوند. افرادی چون هیتلر، دنبال کنندگان این مکتب اخلاقی و ارزشی بودند، تا جایی که وی در یکی از خطابه‌هایش قبل از رسیدن به صدارت، می‌گوید: «اگر ما به قانون طبیعت احترام نگذاریم، روزی می‌رسد که میکروب‌ها بر جهان حاکم خواهند شد.» منظور او آن است که اگر نظامات اخلاقی مبتنی بر سیستم انتخاب طبیعی نباشد، و قدرتمندان، فرودستان را زیرپا نگذارند، این ضعیف پروری تا جایی ادامه پیدا می‌کند که چهارپایان و سپس موجودات تکامل نیافته و تک یاخته بر انسان حاکم خواهند شد. او در ادامه نطقش اعتقاد دارد: «مسیحیت [به دلیل آن که ارزش‌هایی چون دستگیری از بینوایان و مهربانی با فرودستان را در نظام اخلاقی خود پذیرفته است] فرهنگ شکست بشریت است» چراکه خلاف نظام طبیعت است.

■ فراطبیعت، معیار فضیلت انسان

برخلاف نگاه پوزیتیویستی که اساساً ماوراءالطبیعه را نفی می‌کند، و نگاه طبیعت‌گرایان که صرفاً بر اساس نیازهای مادی، به طبقه‌بندی و ارزشگذاری صفات اخلاقی می‌پردازند، دسته سوم مکاتب اخلاقی، برای آدمی وجه مابعدالطبیعه قائل هستند و بر این باورند انسان علاوه بر نیازهای مادی، نیازهای روحی و معنوی دارد که این بعد روحی تعیین‌کننده ارزش‌های اخلاقی و ارزش‌های معنوی هستند.

ادیان الهی و مکاتب مشابه، در نظامات اخلاقی خود، به چنین نگرشی میل دارند. ادیان الهی ضمن ترسیم ماوراءالطبیعه، ریشه صفات اخلاقی را به موجودات فعال در این بعد هستی (مثلاً خواست خداوند) نسبت می‌دهند. و رعایت اصول اخلاقی را نشانه‌ای از حقایق روحی انسان می‌دانند.

سعادت حقیقی از منظر اسلام، بهره‌مندی از فضایلی است که هرچه بیشتر در خدمت تکامل شخصیت معنوی وی باشند. از آنجا که در نگاه دینی، کمال‌طلبی، ویژگی کلیدی روح آدمی است، انسان می‌کوشد تا خود را به سرچشمه کمال نزدیک کند و در سلسله مراتب وجودی، جایگاه بالاتری را احراز نماید. از آن جا که خداوند در این نگاه، بالاترین مرتبه را در سلسله مراتب عالم دارا است، صفاتی که انسان را به منشأ هستی و خالق آن شبیه کند، به عنوان فضیلت شناخته می‌شود. کمال انسان در آن است که هرچه بیشتر خود را به صفات الهی متصف سازد. انتهای این سیر اخلاقی نیز، بازگشت و رجوع به سرچشمه کمال و فضل است. نگاه دینی در پاسخ به پوزیتیویست‌ها که به دلیل قابل درک و مشاهده نبودن، گزاره‌های اخلاقی، به بی‌معنی بودن آنها حکم می‌دهند، معتقد است فطرت انسان‌ها، ارزش‌های اخلاقی را درک می‌کند و این مسئله‌ای «بدیهی» است. و مسائل بدیهی نیازمند استدلال عقلی نیستند. پس مسیر شناخت فضیلت‌های اخلاقی، ارجاع به فطرت خدایی است و نه تجربیات آزمایشگاهی. مکتب فلسفه اخلاق ارسطویی، نگاه دیگری است که همچون مکاتب دینی، برای اخلاق منشأ ما بعدالطبیعه قائل است و البته فلسفه را وسیله شناخت و اثبات ابعاد ما بعدالطبیعه قلمداد می‌کند. ارسطوییان بر این باورند که فضائل اخلاقی مانند سایر فلسفه‌ها، قابل استدلال عقلی و منطقی هستند. در طبقه‌بندی ارسطویی، اخلاق نیز یکی از علوم به حساب می‌آید و در کنار «سیاست مدن» و «تدبیر منزل» در زمره «علوم عملی» دسته بندی شده است. ارسطو، فضیلت را معادل «سعادت» برای آدمی برمی‌شمرد و نگاه طبیعت گرایان را نیز که تشبه به اخلاق طبیعیت و سایر موجودات زنده را منشأ فضیلت به حساب می‌آورند، مردود می‌داند. وی حتی در رساله خود اعتقاد دارد: «رشد و نمو گیاهی فعل مختص انسان نیست، زیرا مشترک میان انسان و حیوان و گیاه است. حال آن که ما در پی اثری ویژه هستیم که این کار ویژه ناشی از قوه ناطقه و عقلانی آدم است و سعادت انسان در همین است که بر حسب آدمیت خود و شناخت عقل و فضیلت انسانی عمل کند و عمر را مصروف سعادتمندی نماید.» در این نگاه با ترسیم یک سه گانه در صفات اخلاقی، «اعتدال» را رفتاری ارزشی و در راستای تکامل می‌داند و دو وجه دیگر این سه گانه «تفریط و افراط» را غیرارزشی به حساب می‌آورد. توجه ویژه به «اعتدال» در اخلاق ارسطویی به عنوان منشأ دسته بندی فضایل اخلاقی به گونه‌ای است که تقریباً همه فضیلت‌ها و رذیلت‌ها بر همین مبنا قابلیت دسته‌بندی دارند. به عنوان مثال، در میان سه گانه «ترس، شجاعت و بی‌باکی»، صفت شجاعت در حد اعتدال و ارزش برتر است. ترس صفتی رذیله است که به تفریط گرایش دارد و تهور و بی‌باکی، که حد افراط شجاعت است، نیز جزو صفات پسندیده به حساب نمی‌آید. یا در میان سه‌گانه «اسراف، بخشندگی و خساست»، بخشندگی را فضیلتی عقلی برای نفس آدمی برمی‌شمرد و اسراف و خساست را به ترتیب حد افراط و تفریط این ارزش انسانی می‌انگارد.

***کارشناس ارشد جامعه شناسی**

> هیوم اعتقاد داشت واژگانی چون «نفس»، «قوه یا نیرو» و «خود» همه بی‌معنی هستند. چون هیچ یک از اینها قابل مشاهده نیستند و امکان تجربه‌پذیری ندارند. این دسته گزاره‌های اخلاقی را به عنوان یک حقیقت نفی می‌کنند و اساساً برای آنها، مستقلاً ریشه مادی یا معنوی قائل نیستند

> سعادت حقیقی از منظر اسلام، بهره‌مندی از فضایلی است که هرچه بیشتر در خدمت تکامل شخصیت معنوی وی باشند. از آنجا که در نگاه دینی، کمال‌طلبی، ویژگی کلیدی روح آدمی است، انسان می‌کوشد تا خود را به سرچشمه کمال نزدیک کند و در سلسله مراتب وجودی، جایگاه بالاتری را احراز نماید. از آنجا که خداوند در این نگاه، بالاترین مرتبه را در سلسله مراتب عالم دارا است، صفاتی که انسان را به منشأ هستی و خالق آن شبیه کند، به عنوان فضیلت شناخته می‌شود

درنگ

جایگاه فلسفه اخلاق در تمدن اسلامی

سعادت و نیک‌زیستی، از مهم‌ترین آرمان‌های دیرینه بشر از آغاز تاکنون بوده است. آدمیان با تمام تنوع نژادها و گونه‌های متفاوت فرهنگی، برای تأمین سعادت و نیک زیستی با عوامل تهدیدکننده آن در تمام قرون و اعصار دست و پنجه نرم کرده‌اند. تجربه عینی و تاریخی زندگی انسان، ضرورت رویکرد به تربیت و تهذیب را به عنوان عامل مهم سامان بخش زندگی و تأمین سعادت، بارها به اثبات رسانده است. به دلیل اهمیت و نقش عمده «اخلاق» در ساماندهی زندگی، اندیشمندان و فیلسوفان همواره در بسط و تبیین مسائل و مفاهیم اخلاقی کوشیده‌اند. به خصوص در مباحث «فلسفه اخلاق» که در نیم قرن اخیر مورد توجه ویژه عالمان و اندیشمندان قرار گرفته، آرای گوناگونی به چشم می‌خورد. باید اذعان کرد که در میان اندیشمندان دینی، مباحث «فلسفه اخلاق» در مقایسه با سایر معارف اسلامی، کم‌تر مورد توجه بوده است. رضا ماحوزی از اساتید دانشگاه در حوزه فلسفه و عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی در متن زیر، به بررسی جایگاه فلسفه اخلاق در فلسفه اسلامی پرداخته است.

■ جایگاه فلسفه اخلاق در فلسفه اسلامی

آدمی در ساحات سه‌گانه فردی، خانوادگی و اجتماعی خود، با سه نوع از قوانین و قواعد رفتاری سروکار دارد. متناسب با این سه ساحت، سه شاخه حکمت عملی شامل اخلاق، مدیریت خانواده و سیاست، عهده‌دار تعریف و تنظیم قوانین و مقررات مذکور هستند. در فلسفه اسلامی با اذعان به اولویت این سه وجه تقنینی بر هر گونه دانش دیگر، بر اهمیت و ضرورت اهتمام به حکمت عملی در مقابل حکمت نظری تأکید شده است. این تأکید از آن رو است که آدمی در گام نخست، به سامان زندگی انضمامی خود و رفع مشکلات عملی مبتلابه متمایل است و پس از آن اشتغال به دانش‌های انتزاعی و نظری را پیشه خود می‌سازد.

با این ملاحظه، فلسفه اخلاق به‌عنوان یکی از وجوه سه گانه تفکر عملی همواره مورد توجه فیلسوفان بوده است. در فلسفه اسلامی این اهتمام ویژه‌تر است زیرا علاوه بر خود تفکر فلسفی حرفه‌ای، دین اسلام به‌عنوان یکی از منابع معرفتی این فلسفه، مشحون از دستورها و اندرزهای اخلاقی است و لذا فیلسوفان مسلمان، هم در مقام اشتغال حرفه‌ای به فلسفه و هم در مقام یک مسلمان دیندار به این تعالیم توجه داشته و بازتاب دهنده آنها در آثار و اندیشه‌های خود بوده‌اند. از آنجا که عرضه قوانین عقلانی و در عین‌حال انضمامی اخلاقی مستلزم مبانی نظری متعددی است که خود فلسفه اخلاق ناتوان از پرداختن به آنهاست، لذا با حفظ اولویت حکمت عملی بر حکمت نظری به لحاظ پیش‌گفته، مباحث و مبانی حکمت نظری به‌عنوان مقدمه و مدخل حکمت عملی لحاظ گردیده و تقدمی معرفتی - هستی‌شناختی به دست می‌آورد. با این ملاحظه، ما برای سامان دادن به زندگی عملی و انضمامی خود به حکمت نظری نیاز داریم و لذا بخش قابل توجهی از اهمیت و ضرورت حکمت نظری، در حمایتی است که از حکمت عملی و بطور خاص از فلسفه اخلاق دارد.

■ فلسفه اخلاق، همیشه در تمدن اسلامی قوی بوده است

فلسفه اخلاق در سرزمین ما لااقل در تمدن اسلامی هیچ گاه ضعیف نبوده است. حتی خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری، از محدود شدن حکمت عملی به فلسفه اخلاق و توجه حداقلی به دو باب دیگر حکمت عملی یعنی مدیریت خانواده و سیاست گلایه می‌کند.

اینکه در دوره‌هایی حکمت نظری اولی به تقدم تشخیص داده شده و اشتغال به امور نظری و الهیات بالمعنی الاخص بر هر دانش و اشتغال دیگری برتر دانسته شده است به‌معنای بی‌توجهی به فلسفه اخلاق نبوده و نیست. در واقع طبق تعریف متافیزیک، دانشی که درباره شریف‌ترین هستنده‌ها و موجودات و درباره خود وجود بما هو وجود بحث می‌کند، شریف‌ترین دانش‌ها و پرداختن به آن، از زمره شریف‌ترین اشتغال‌ها است.

با همه این احوال، همین نگاه، بازتاب الهیات مذکور در عرصه زندگی را یکی از ضرورت‌های خود اعلام داشته و در سامان دادن به شقوق سه گانه زندگی انضمامی انسان‌ها تلاش‌های بلیغی مبذول داشته است. اینکه در برهه‌هایی از این قاعده کلی تخطی شده است گویای استثناهایی است که البته بی‌تأثیر هم نبوده است.

■ نقش اندرزنامه‌ها و نصایح در فلسفه اخلاق اسلامی

اندرزنامه‌ها و نصیحت‌نامه‌هایی که توسط بسیاری از متفکران اخلاق تألیف و تدوین شده است، در زمره آثار مرتبط با فلسفه اخلاق هستند. البته فلسفه اخلاق، چنانکه از نام آن برمی‌آید، به مبانی نظری و فلسفی نظریه اخلاق اهتمام دارد. ولی اعمال این مبانی فلسفی در قالب دستورهای اخلاقی مشخص و مقررات فردی و عمومی، علمی دیگر را می‌طلبد که در همین اندرزنامه‌ها و نصیحت‌الملوک‌ها به نمایش درآمده است. در این چارچوب، این دسته از آثار، وجه عملی و انضمامی همان فلسفه اخلاقی‌اند که پیشتر در قالب حکمت عملی تبیین گردیده است. به دیگر سخن، نظریه اخلاق در محدوده حکمت عملی، دو سویه نظری و عملی دارد؛ سویه نظری آن بر عهده فلسفه اخلاق و سویه عملی آن بر عهده اندرزنامه‌ها و نصیحت‌نامه‌ها و دستورهای اخلاقی‌ای است که علمای اخلاق و واعظان به صورت مکتوب یا موعظه‌های شفاهی عرضه می‌دارند.

■ افق فلسفه اخلاق در تمدن اسلامی

در نهایت در پاسخ به این سؤال که برای پیشرفت فلسفه اخلاق در کشور چه باید کرد، باید اشاره کرد که توجه به دو سطح نظریه اخلاق نزد دانشمندان و فیلسوفان اخلاق اسلامی، در زمانه خود الگویی بسیار موفق بوده است. آن الگو در واقع بر حسب توجه آنها به دو سطح وجودی انسان، یعنی وجود عقلی و وجود حسی وی تنظیم شده بود. واقعیت آن است که آدمی تماماً عقل (روح) نیست چنانکه تماماً جسم هم نیست. این دو، دو رکن همراه هم‌اند و نباید در تجویز قواعد اخلاقی یکی را به نفع دیگری نادیده گرفت. در چارچوب فلسفه اسلامی، اصول عقلی فلسفه اخلاق - که به دلیل مبانی نسبتاً یکسان، یکی و واحد است - برای یک انسان عقلانی تعریف می‌شود اما همین نظریه آنگاه که برای انسان انضمامی که در هم بافت‌های از عقل و جسم است، قاعده رفتاری تجویز می‌کند، سعی دارد بر اساس همان مبانی عقلی اما با توجه به شرایط واقعی و انضمامی، دستورهای مذکور را اعلام دارد.

در این رویکرد، دستورهای تجویز شده این بار نه توسط فیلسوف در مقام فیلسوف، بلکه توسط خبرگانی که به اصول فلسفی چشم دارند و آن اصول را برحسب موقعیت‌های انضمامی قابل اعمال و اجرا می‌سازند اعلام می‌گردد. از همین‌رو است که اندرزنامه‌ها و نصیحت‌الملوک‌ها ضمن داشتن فحوای فلسفی یا حتی نگاشته شده توسط فیلسوف اخلاق، مشحون از تجویزهای انضمامی است. این الگو می‌تواند با توجه به تخصصی شدن حوزه‌های اخلاق در دنیای معاصر مورد استفاده قرار گیرد. با این توضیح که برمبنای اصول فلسفه اخلاقی که مورد اتفاق قاطبه متفکران نحله فلسفی موردنظر ما است، علوم اخلاق متعددی در حوزه‌های متفاوت تعریف و تنظیم گردد.

> فلسفه اخلاق در سرزمین ما لااقل در تمدن اسلامی هیچگاه ضعیف نبوده است، حتی خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری، از محدود شدن حکمت عملی به فلسفه اخلاق گلایه می‌کند

***برگرفته از گفت‌وگوی سایت «طلیعه» با رضا ماحوزی**